**فقه، جلسه 68: 19/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث عدة وفات متمتع بها یک عبارتی ایشان داشت لمرسل الحلبی، بعد فرموده بودند «و فيه: انّه لا يقاوم الصحيحين خصوصا مع ضعفه لأنّ في سنده الطاطري الواقفي الذي كان شديد العناد في مذهبه»

خب این جلسة قبل یک اشاره‌ای به این مطلب کردم، یک مقداری مطلب را بیشتر باز کنم، این‌که ایشان تعبیر می‌کند خصوصاً مع ضعفه، این تعبیر روی اصطلاح قدما می‌تواند درست باشد، که آن هم بنابر این مبنا که ما در اعتبار سند صحت مذهب را شرط بدانیم. قدما، خبر ضعیف را به خبری می‌گفتند که معتبر نباشد، حجت نباشد. در اعتبار خبر صحت مذهب را شرط بدانیم خبر فاسد المذهب می‌شود ضعیف. ولی در اصطلاح متأخرین که از علامة حلی شایع شده این اصطلاح، تقسیم‌بندی چهارگانه، خبر غیر امامی ثقه موثق تلقی می‌شود. علی بن حسن بن طاطری ولو واقفی است، ولی چون ثقه هست، خبرش خبر موثق تلقی می‌شود. البته عمدة قضیه این هست که در این روایت ارسال وجود دارد. آخر خبر عن رجل هست، ما بحثش را هم کردیم که در نفر دوم سند هم علی بن حسن طاطری از عبید الله بن علی بن ابی شعبة حلبی یا علی بن عبید الله بن علی بن ابی شعبة حلبی است که در مورد این‌که این کی هست و عبارت درستش چی است و می‌شود توثیق کرد، نمی‌شود توثیق کرد و اینها را قبلاً بحثش را کردیم و سند را از ناحیة این شخص هم مشکل دار دانستیم. علی ای تقدیر مشکل سندی روایت، مشکل جدی‌اش در ارسال و مجهولیت یا چیز دیگر، عدم ثبوت وثاقت روات هست، نه از جهت طاطری واقفی که ایشان ذکر کردند. این هم این مطلب.

اما مسألة نهم. مسألة هشتم را دیروز خواندیم.

«مسألة 9: إذا عقد على الحرة متعة فدخل بها ثمّ تبين فساد العقد فعدتها عدة الطلاق كما في العقد الدائم إذا تبين فساده بعد الدخول»

اگر ازدواج موقتی با یک حره‌ای انجام بشود، بعد مباشرت صورت بگیرد، بعد کشف بشود که عقد فاسد بوده، این دخول می‌شود وطی به شبهه. ایشان می‌گوید در وطی به شبهه عده‌اش، عدة طلاق هست. همچنان که در عقد دائم هم عده‌اش، عدة طلاق هست. اینجا ایشان خیلی با قاطعیت عده‌اش را عدة طلاق می‌دانند. ولی این مسأله را در فصل خامس، الفصل الخامس فی جملة من المسائل المتعلقة بالعدة، مسألة ۳ دوباره مطرح کردند و آنجا یک مقداری مسأله متفاوت بحث کردند. ایشان مسأله‌اش این است:

«مسألة 3: تجب العدة للوطء بالشبهة‌ كما أشرنا إليه سابقا سواء كانت المرأة مزوجة أو خلية و إنّ عدتها عدة الطلاق للأخبار الواردة فيمن تزوجت في عدتها من قوله علیه السلام:

«و إن دخل بها فرق بينهما و تأخذ ببقية العدّة من الأول ثمّ تأتي عن الثاني ثلاثة أقراء مستقبلة». نعم إذا كانت معقودة بالعقد الانقطاعى ثمّ تبين فساده يمكن أن يقال: تعتد عدة المتعة» این فقط با تعبیر یمکن ان یقال تعبیر کردند که شاید نشانگر تمایل به این قول هستند. چون قبلاً هیچ در مورد معقودة عقد انقطاعی به تصریح نکته‌ای ذکر نکردند، شاید مجموعاً از این عبارت تمایل به این قول استفاده می‌شود که ما قبلاً این بحثش را کردیم، همین قول را هم از حاج آقا نقل کردیم و به نظر می‌رسید همین درست‌تر باشد. خب بعد ادامة عبارتش را هم نکات دیگری هست در مورد این‌که مبداء عدة وطی به شبهه چی هست که ما قبلاً این را بحثش را کردیم، اینجا هم دوباره اینجا تکرار کرده و یک کمی استدلال فی الجمله آورده، همان تفصیل بین وطی مجرده و وطی به عقد فاسد را هم اینجا آورده که وجه‌اش را اینجا توضیح داده. این یک مقداری ما قبلاً این عبارت را هم نقل می‌کردیم که من آن موقع به این عبارت توجه نداشتم. خب بماند.

مطلبش، مطلب خاصی نیست. آن مطلبش را قبلاً از آقای حکیم نقل کرده بودیم و در موردش بحث کردیم و صحبت کردیم. ولی می‌خواستم بگویم مرحوم سید هم همان مطلب مرحوم آقای حکیم را در آن قسمت فصل خامس به آن اشاره کرده. خب این بحثی نیست.

«و إن عقد على الأمة متعة فتبين الفساد بعد الدخول فحكمها الاستبراء» چون امه حکمش استبراء است مگر مزوجه باشد، اینجا تزویج ثابت نشده.

«كما في الوطء المجرد عن العقد و كما في العقد الدائم عليها مع تبين الفساد.»

خب مسألة بعدی «مسألة 10: الأمة المبعضة» کاری‌اش نداریم.

«مسألة 11: إذا لم يعلم انّها كانت حرة أو أمة» آن هم باز کاری‌اش نداریم.

« مسألة 12: إذا لم يعلم انّ العقد كان دائما أو متعة يجرى عليه حكم الدوام في موارد اختلاف حكمها للاستصحاب.» در جایی که می‌دانیم که این عقد تمام شده، ولی عقد دائم بوده است به طلاق یا مثلاً فسخ تمام شده، یا متعه بوده، به انقضای مدت، یا هبة مدت تمام شده. ایشان می‌فرمایند که در جایی که بین عقد دائم و عقد متعه تفاوت هست، یجری علیه حکم الدوام فی موارد اختلاف حکمها للاستصحاب. البته این‌که ایشان، این استصحاب، یعنی استصحاب بقای عده. و مفروض ایشان گرفته که استصحاب عقد دائم از عقد متعه طولانی‌تر هست. ولی روی مبانی ایشان، روی مبنایی که ما عرض کردیم همینجور است. ازدواج دائم هیچ وقت عده‌اش کمتر از ازدواج موقت نیست. یا اندازة هم هستند یا ازدواج دائم بیشتر است. ولی ایشان روی این مبانی که انتخاب کرده بودند، این احتمال را که در بعضی صورت‌ها ازدواج موقت عده‌اش طولانی‌تر باشد را کاملاً مطرح می‌کنند. آن جایی که طهر بین الحیضتین، ایشان در جایی که طهر بین الحیضتین از ۴۵ روز بیشتر باشد، فرمودند لا یخلو عن اشکال که ملاک ۴۵ روز باشد. آن بحث که آیا اسبق الامرین من الحیضتین و خمسة و اربعین یوما هست یا نیست، آن صورت را البته ایشان استظهارشان گویا اسبق الامرین است ولی این موضوع را، آخرش هم با فالمسألة محل تامل مسأله را تمام کرد و مسألة تنقیحی گذشت. بنابر آن مبنایی که ما بگوییم کسی که حیضش مستقیم است یا غیر مستقیم باشد، ولی حیض ببیند علی ای تقدیر، ولو مدت حیضش، فاصلة بین دو تا حیضش بیش از ۳ ماه باشد. خب اینجا حیضتین که ملاک متعه هست زودتر از، دیرتر از ثلاثة اشهر که، دیرتر ثلاثة اشهر هست. چون بحث طلاق اسبق الامرین از ثلاثة اشهر یا ثلاثة اقراء هر کدام زودتر بود، عده با آن سپری می‌شود. در طلاق اینجوری است. فرض این است که این شخص ثلاثة اشهر بیض برایش گذشته این خانم. بنابراین اگر عدة دائم باشد، با ۳ ماه تمام شده، عدة موقت باشد باید منتظر باشد که حیضش برسد، بنابر این مبنایی که اینجا ۴۵ روز کفایت نکند و باید دو حیضه دیده بشود. بالآخره بستگی به آن مسأله دارد که در آن مسأله ما آن حکم را چگونه ببیند. آن بحث خاصی ندارد.

بحث بعدی، مسألة ۱۳ است.

«مسألة 13: إذا مات زوج المنقطعة بعد انقضاء المدّة أو هبتها لم تنقلب عدّتها إلى عدّة الوفاة لأنّها بائنة»

عدة منقطعه‌ای که بعد از انقضاء مدت یا هبه باشد این عده‌اش، عدة بائنه است و زوجیت و علقة زوجیت بین این «قد انقطعت عصمتها» که می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید هر گونه علقه‌ای بین این زن و مرد سابق منقطع شده. چون در عدة رجعیه حالا ممکن است ما بگوییم آنجا هم علقة زوجیت منقطع شده، ولی یک نحو علقه‌ای بین اینها وجود دارد که باعث می‌شود که بتواند رجوع کند. قد انقطعت عصمتها، یعنی ارتباط بین این زن و شوهر سابقش کاملاً قطع شده. عصمت اعم از ارتباطی که در زوجیت محقق هست، یا ارتباطی که در عدة رجعیه وجود دارد. این هیچگونه ارتباطی با زوجة سابقش ندارد، وقتی ارتباطی با زوجة سابقش نداشته باشد، دیگر دلیلی نداریم که باید عدة وفات نگه دارد.

«و امّا إذا مات مقارنا للانقضاء فيحتمل وجوب عدة الوفاة، لكنّ الظاهر»

اگر حالا قبل از انقضاء باشد که عدة وفات باید نگه دارد، چون هنوز زوجه هست که وفات کرده، ولی حالا دقیقاً مقارن با انقضاء آن هم فوت کرد، ایشان می‌گوید «فيحتمل وجوب عدة الوفاة»

ایشان می‌گوید: «لكنّ الظاهر عدمه لعدم صدق موته عن زوجة» این موته عن زوجته صدق می‌کند. این همینجور است. مثلاً مثال‌های عینی حالا شاید به یک معنا گیر نیاید که دقیقاً آن لحظه‌ای که منقضی شد همان لحظه همان وفات بکند، یک مثال خیلی واقعی شاید نداشته باشد.

«و لو لم يعلم تقدم أيهما» آن که بیشتر هست این صورت شک هست که ما نمی‌دانیم که عدة وفات مقدم است، یعنی وفات مقدم بوده یا انقضای مدت یا هبة مدت مقدم بوده. ایشان می‌گوید «و لو لم يعلم تقدم أيهما فمع العلم بتاريخ» اینجا دیگر بحث استصحاب پیش می‌آید. در استصحاب یک بحثی هست که آیا استصحاب در مجهول التاریخ جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود؟ مرحوم سید استصحاب را در معلوم التاریخ جاری نمی‌دانند، بنابراین در جایی که تاریخ یکی از این دو تا حادثه مشخص هست. مثلاً می‌داند انقضای مدت کی بوده. وفات را نمی‌داند. آن اینجا استصحاب می‌کند عدم وفات را تا زمان انقضای مدت. در زمان انقضای مدت این حی بوده، بنابر استصحاب، حکم استصحاب زن حی بوده که مدتش منقضی شده، بنابراین باید نسبت به انقضای مدت عده نگه دارد، عدة متمتع بهایی که در حال حیات شوهر مدتش منقضی شده آن را باید نگه دارد. این در صورتی که وفات زمانش مشخص نباشد. اما اگر انقضای مدت زمانش مشخص نباشد، ممکن است انقضای مدت بعد باشد، خب ما نمی‌دانیم موقع وفات هنوز در زوجیت بوده، یا نبوده، استصحاب بقای زوجیت می‌کنیم تا حین وفات. لازمة این مطلب این هست که حین وفات زوجه بوده، بنابراین عدة وفات باید نگه دارد. آن که معلوم التاریخ هست حکم آن را باید برش بار کرد. اگر هر دو مجهول التاریخ باشند، خب اینها دو تا استصحاب، هر دو درشان جاری هست، استصحاب عدم انقضای مدت الی حین الوفاة، و استصحاب عدم الوفاة الی حین انقضاء المدة. این دو تا استصحاب با همدیگر تعارض می‌کنند. تعارض که کردند باید مراجعه بکنیم به اصول مسببی. اصول مسببی این هست که دو حالت دارد. یک موقعی هست که مدخوله است، اگر مدخوله باشد که اصل عده‌اش مسلم است. نمی‌دانیم عده‌اش به اندازة موت است یا کمتر است، خب ما باید حکم کنیم به عدة موت و عدة موت را ملاک قرار بدهیم به حکم استصحاب بقای عده. ولی اگر اصل مدخوله بودن، مدخوله نیست. اگر عدة وفات را بخواهیم بگیریم، خب عدة وفات در مدخوله وجود دارد. بنابراین عده دارد. ولی اگر در مورد وفات نباشد، انقضای مدت باشد، عدة انقضای مدت در صورت عدم دخول وجود ندارد، بنابراین ما اصل معتده بودن زن مشکوک است، استصحاب عدم معتده بودن زن را می‌کنیم و مسأله تمام می‌شود. خب این مطلبی که مرحوم سید فرمودند.

البته مطلب مرحوم سید یکی دو تا مسامحه‌ای در تعبیر کردند، آن این است که اینجا اوّلاً مقایسه‌ای که کردند به صورت جهل تاریخ هر دو بین عدة موت و شهرٌ و نصف، گفتند «مع جهلهما يحكم بعدة الموت لاستصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف» شهر و نصف حالا صرفنظر از یک نوع مسامحه‌ای هست شهر و نصف را ملاک قرار دادند، ۴۵ روز را ملاک قرار نداده‌اند، حالا. آن صرفنظر از آن جهت، حالا چه ۴۵ روز بگوییم، چه شهر و نصف بگوییم در مبنای این آقایان این در مورد زن ذات الشهور است. اما در مورد ذات الاقراء ملاک حیضتان است. باید ملاحظه بکنیم که این حیضتان جلوتر هست، حیضتان را با ۴ ماه و ۱۰ روز مقایسه بکنیم. آن وقت حیضتان بستگی دارد به این‌که آیا در همة موارد ما به حیضتان قائل هستیم یا قائل نیستیم. یعنی حیضتان اگر فاصلة بین دو حیضه ۴۵ روز، مبنایی که عرض کردم که مورد بحث هست که آیا اسبق الامرین من الحیضتین أو ۴۵ روز را ملاک می‌دانیم یا نه، در مورد کسی که حیض می‌بیند ما می‌گوییم ولو فاصلة بین دو حیض طولانی هم باشد، این باید حیضة دوم را ببیند. خب اگر اینجور باشد ممکن است فاصلة دو حیض از ۴ ماه و ۱۰ روز هم بیشتر باشد، بنابراین ناگزیر باید حیضتان طولانی‌تر می‌شود. این مسامحاتی هست که در این عبارت مرحوم سید به کار رفته. خب حالا عبارت ایشان را بخوانیم.

«إذا مات زوج المنقطعة بعد انقضاء المدّة أو هبتها لم تنقلب عدّتها إلى عدّة الوفاة لأنّها بائنة و قد انقطعت عصمتها، و امّا إذا مات مقارنا للانقضاء فيحتمل وجوب عدة الوفاة» ایشان احتمالش را مطرح می‌کند می‌گوید «لكنّ الظاهر عدمه لعدم صدق موته عن زوجة، و لو لم يعلم تقدم أيهما» یعنی بین وفات و انقضای مدت یا هبة مدت ندانیم کدام یک از اینها مقدم است.

«فمع العلم بتاريخ أحدهما يكون الحكم تابعا له» اگر جایی تاریخ یک دانه‌اش را می‌دانیم، دیگری را نمی‌دانیم، به هر حال حکم تابع آن هست که تاریخش معلوم است. آن که تاریخش مجهول است را استصحاب عدم می‌کنیم تا زمان آن تاریخ معلوم.

«و مع جهلهما يحكم بعدة الموت لاستصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف» که عرض کردیم در این شهر و نصف مسامحات متعددی به کار رفته.

«هذا إذا كانت مدخولا بها» که عدة متعه در موردش ثابت باشد اگر نمرده باشد، عدة وفات.

«و إلّا فالأصل عدم وجوب العدة أصلا.»

چون شاید وفات زودتر نباشد، وفات دیرتر باشد. آن وقت وفات اگر دیرتر باشد، هیچگونه عده‌ای اینجا به گردنش واجب نخواهد بود.

بعد می‌رود «الفصل الرابع في استبراء الإماء»

این فی الاستبراء الإماء، این بحث‌هایش را ما نمی‌خوانیم، عرض کردم فقط یک بحث این وسط‌ها دارد که من به تناسب یک سری بحث‌های علمی که در ضمن این بحث وجود دارد به این بحث اشاره می‌کنم. ایشان بحث کردند که در بعضی موارد استبراء از اماء ساقط هست.

یکی از موارد «إذا أخبر البائع باستبرائها أو عدم وطئها فإنّه يجوز للمشترى مقاربتها من غير استبراء، بشرط أن يكون ثقة مأمونا على المشهور» به شرط وثاقت و مأمونیت.

بعد ایشان روایات مسأله را می‌آورد. می‌گوید یک دسته روایات به طور مطلق گفته که قول بایع قبول نمی‌شود، یک دسته روایات گفته پذیرفته می‌شود. اینها را جمع کردند به قرینة روایاتی که تفصیل داده بین مأمون و غیر مأمون. گفته اگر مأمون باشد قول بایع پذیرفته می‌شود، اگر ثقه باشد پذیرفته می‌شود، اگر ثقه نباشد پذیرفته نمی‌شود، البته یک دستة چهارم روایت دیگر هم وجود دارد که حتی در صورت مأمونیت هم حکم کرده که استبراء کند که آن دستة چهارم را حمل بر استحباب کردند. بعد روایات مسأله را ذکر می‌کنند که در بعضی‌هایشان تفصیل بین مأمون و غیر مأمون وجود دارد. مثل «في خبر حفص بن البختري «في الرجل يشتري الأمة من رجل فيقول انّى لم أطأها، قال: إن وثق به فلا بأس بأن يأتيها». و في خبر أبى بصير الرّجل يشتري الجارية و هي طاهرة و يزعم» یزعم یعنی یقول «و يزعُم (یا یزعَمُ) صاحبها انّه لم يمسّها منذ حاضت، فقال: انّ ائتمنته فمسّها».» اگر به فروشنده اعتماد، مأمون شما هست و به قولش اعتماد دارید فمسّها، لازم نیست استبراء کنید.

«و في: خبر عبد اللّه بن سنان» حالا عبد الله بن سنان خبرش این هست که با وجودی که صاحبش مأمون هم هست باز امام علیه السلام حکم به لزوم استبراء کرده که خب ایشان این را حمل به استحباب کردند. حالا مقدمات بحث. به مقدمات کار ندارم. آن تکه‌ای که می‌خواهم بخوانم این تکه هست: «هذا و لا يلزم كون البائع المخبر عادلا بل يكفى كونه موثوقا به مأمونا و ما في المسالك من قوله انّما عبّر يعنى المحقق بالثقة لوروده في النصوص المذكورة في هذا الباب و الظّاهر انّ المراد بالثقة العدل لأنّه الثقة شرعا.»

ایشان می‌فرماید که لازم نیست بایعی که خبر می‌دهد عادل باشد، همین که ثقه باشد و کفایت می‌کند. در صاحب مسالک یک مطلب دیگری فرمودند. مرحوم سید مطلب صاحب مسالک را نپذیرفتند. صاحب مسالک فرمودند که مرحوم محقق که صاحب شرایع هستند و مسالک حاشیة شرایع هست، شرح یا حاشیة شرایع تلقی می‌شود، مرحوم محقق فرموده‌اند که به تعبیر ثقه که اگر بائع ثقه باشد، و بگوید که من مباشرت نکردم، قولش پذیرفته می‌شود. مرحوم شهید ثانی می‌فرماید که محقق که تعبیر ثقه کرده، به تبع اخبار، چون از اخبار کلمة نصوص باب، کلمة ثقه وارد شده. ولی ظاهراً مراد از ثقه هست. باید عدالتش هم باشد، لأنّه ثقه شرعا. چون شرعاً ثقه عدل هست که به معنای ثقة شرعی هست. مرحوم سید می‌فرماید که و فیه اوّلا، در روایات ما لفظ ثقه وارد نشده. ان وثق به، ان ائتمنته، این تعبیرات وارد شده. و این تعبیرات ان وثق به و ان ائتمنته این ازش عدالت به دست نمی‌آید. این یک نکته اوّلاً.

ثانیاً اگر لفظ ثقه هم ما مدار قرار بدهیم، لفظ ثقه اعم از عدل است. و این‌که از ثقه عدل اراده می‌شود، این اصطلاح اهل رجال است. بنابر کیف کان لا دلیل الاعتبار عدالة المخبر.

خب این عبارت مرحوم سید.

من می‌خواهم اینجا یک توضیحی در مورد این‌که ایشان می‌فرماید که کلمة ثقه در اصطلاح اهل رجال به معنای عدل هست بدهم، که اینجا بحث روشن‌تر بشود. بعضی‌ها تصور کردند که کلمة ثقه به معنای صدوق و راستگو هست. حاج آقا می‌فرمودند که ثقه به معنای صدوق و راستگو نیست. ثقه به معنای مورد اعتماد است. و این کلمة ثقه‌ای که به معنای مورد اعتماد هست به تناسبات حکم و موضوع در موارد مختلف معنایش فرق می‌کند. در مورد فرض کنید اگر گفتیم فلان پزشک مورد اعتماد است، یعنی این‌که درست تشخیص می‌دهد، خلاف واقع نمی‌گوید، اگر گفتیم فلان بنا ثقه هست، یعنی این‌که در بنایی و امور مربوط به بنایی مورد اعتماد است. چیزهایی که مربوط به آن موضوع هست را ازش استفاده می‌شود. در بحث احادیث، در احادیث با توجه به این‌که از روایات در مورد اعتبار راویان کأنّ عدالت استفاده ممکن است بگوییم می‌شود، در مورد راویان عدالت ازش استفاده می‌شود بنابراین اگر گفتند فلان راوی ثقه هست، معنایش این است که این راوی عدل است. به اعتبار این‌که در اعتبار روایت شرعاً عدالت مثلاً معتبر هست. این تقریب کلام مرحوم صاحب مسالک که کلمة ثقه را به معنای عدل گرفته که فی الثقه شرعاً به معنای عدل هست. البته این تقریب مبتنی بر این هست که ما در صحت و اعتبار روایت عدالت را معتبر بدانیم. ولی مرحوم شیخ طوسی در عُدّه دعوای کأنّ مسلم می‌داند که در اعتبار روایت عدالت معتبر نیست. اگر وثاقت هم مطرح هست، ثقه‌ای که در اینجا مطرح هست به معنای کسی که راستگو باشد و صحت مذهب داشته باشد. ایشان تصریح می‌کند، مرحوم شیخ اصلاً وثاقت را در اصل حجیت خبر به یک معنا معتبر نمی‌داند. عدالت تعبیر می‌کند نه وثاقت. می‌گوید در بحث ترجیح یک خبر بر خبر دیگر، خبر عادل بر خبر غیر عادل مقدم هست. بعد عدالت را که معنا می‌کند، العدالة المراعاة فی هذا الباب، یعنی در ترجیح یکی از اخبار بر خبر دیگر، عدالت را به همان معنای راستگو بودن و صحت مذهب می‌گیرد. حتی عدالت هم که تعبیر شده، عدالت را به معنای، و تصریح می‌کند اما کسی که راستگو هست، از جهت مذهب هم صحت مذهب دارد، ولی فاسقا بالجوارح باشد. فاسق به جوارح باشد این باعث نمی‌شود که خبرش از اعتبار ولو در ظرف تعارض بیفتد. بنابراین عبارتی که مرحوم شیخ طوسی در عُدّه دارد، این‌که ما بخواهیم بگوییم ثقه در اصطلاح ائمة رجال ازش عدالت استفاده می‌شود، مشکل هست. و خیلی دشوار هست که ما بخواهیم از ثقه عدالت را هم استفاده کنیم و آن را لازم بدانیم. بله عرض کردم از ثقه با توجه به ادعای شیخ طوسی صحت مذهب استفاده می‌شود. ثقه کأنّ به معنای واجد شرایط اعتبار است. فلان راوی در رجال، فلان راوی ثقه هست، یعنی شرایط اعتبار را دارد و چون در اعتبار خبر ولو در ظرف تعارض صحت مذهب معتبر هست، اگر گفتند ثقه علی وجه الاطلاق به کار بردند، یعنی حتی صحت مذهب هم استفاده می‌شود و صحت مذهب را می‌توانیم از لفظ ثقه در بیاوریم. ولی عدالت را از لفظ ثقه در آوردن دشوار هست. حالا مرحوم سید که اینجا می‌گوید اصلاً این بحث به آن وابسته هم نیست، به دلیل این‌که ما در روایت اصلاً لفظ ثقه نداریم. ان وثق به دارد، ان ائتمنته دارد. و به همین مقدار کافی هست که موثوق به و مأموناً باشد. البته به نظر می‌رسد که ان وثق به و ان ائتمنته در جایی که، چون کلمة ثقه موثوق به و مأمونا، معمولاً در جایی به کار می‌رود که شخص به حسب نوع مورد اعتماد باشد، نه در خصوص این خبر خاص مورد اعتماد باشد. ولی تعبیر ان وثق به و ان ائتمنته ازش ظهور در این ندارد که همین‌که در نوع موارد موثق باشد کفایت می‌کند. ظاهرش این است که در خصوص این مورد کفایت می‌کند. ان وثق به و ان ائتمنته معنایش این است که اگر اطمینان به صحت قولش داریم و این فقط اطمینان به صحت قولش استفاده می‌شود. و من فکر می‌کنم یک روایت دیگری که ایشان روایت عبد الله بن سنان را آورده که آن،

اشترى الجارية من الرجل المأمون فيخبرني انّه لم‌ يمسّها منذ طمثت عنده و طهرت، حدس می‌زنم مراد از اشترى الجارية من الرجل المأمون فيخبرني انّه لم‌ يمسّها منذ طمثت عنده و طهرت، این مراد این است که ولو رجل مأمون هست، ممکن است این باشد که ولو رجل مأمون، این عبارت روایت را دو جور می‌شود معنا کرد. یک جور این هست، سؤالش این هست که اگر من اطمینان دارم به خاطر مأمون بودن رجل که این مس نکرده ولی باز هم باید استبراء کنم که امام علیه السلام می‌فرمایند که استبراء خودش موضوعیت دارد ولو بایع هم استبراء کرده باشد تو باید استبراء کنی. اگر این باشد، این باید حمل به استحباب بشود همانجور که مرحوم سید حمل به استحباب کرده و قرینة روایت‌های دیگری که در جای دیگری که اطمینان داریم که بایع قبلی استبراء نکرده استبراء لازم نیست. اگر نه مراد از این، این هست که رجل ولو مأمون هست یعنی در نوع موارد مأمون، نه مأمون در خصوص این خبر، در نوع موارد مأمون است، ولی در خصوص این خبر ممکن است احتمال بدهیم به جهت عنوان ثانوی چیزی خلاف واقع گفته باشد. بنابراین، این آیا باز هم می‌توانیم به آن مأمونیت به عنوان یک امارة نوعیه اخذ کنیم که امام علیه السلام کأنّ می‌فرمایند آن مأمون بودن کافی نیست برای این‌که باید اطمینان به صحت قولش داشته باشیم کأنّ این جزء اخباری هست که حجیت قول ثقه را در موضوعات، لا اقل در خصوص این موضوع خاص زیر سؤال می‌برد. اگر آن باشد، آن خب خیلی این منافات با آن روایات ندارد. این فرض این هست که به صحت قول این شخص در خصوص مورد اطمینان حاصل نشود. آن ان وثق به و ان ائتمنته بیشتر از اعتبار قولش در جایی که اطمینان بخش باشد بیشتر از آن استفاده نمی‌شود. این همان نکته‌ای که مرحوم شیخ، حتی مرحوم شیخ در مورد جاهایی که کلمة ثقه هم به کار رفته در رسائل اشاره می‌کند که معلوم نیست مراد از ثقه جایی باشد که وثاقت بالفعل مراد باشد. ممکن است مراد وثاقت بالفعل باشد. حالا آن بحث حالا به‌طور کلی نگوییم، اینجا ممکن است در مورد این خبر عبد الله بن سنان که اینجا این بحث‌ها را مطرح کرده این بحث‌ها را مطرح کنیم که شاید مراد از من الرجل المأمون، رجل المأمون نوعاً باشد، بنابراین این روایت با روایت‌های حفص البختری و ابی بصیر که ملاک را وثقه، ان ائتمنته منافات نداشته باشد که معنای مطلب این هست که در اینجاها خبر ثقه حجت نیست، حجیت ظنیة تعبدیه ندارد. بله اطمینان‌بخش باشد، آن حجت هست و دیگر با استبراء بائع به نحو اطمینان ضرورتی ندارد که مشتری استبراء کند. آن وقت خبر عبد الله بن سنان آن وقت حمل بر استحباب می‌شود. خب حالا اینها بحث‌های خاص موردی است که دیگر نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها بشوم. خب این بحث تمام. دیگر این فصل یک تورقی من کردم، نکتة قابل توجهی که نیاز باشد ما در موردش بحث کنیم به نظرم نیامد. ما می‌رویم الفصل الخامس فی جملة من المسائل المتعلقة فی العدة. از آنجا بحث را ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان